

Research Paper

A Comparative Study of Absurdism in Western and Iranian Fiction (Based on the Works of Kafka, Camus, Hedayat, and Sadeghi)

Zahra Saadatinia ^{*1}, Raziee Fuladi Sepehr ², Moslem Ahmadi ³

¹ Assistant Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Rabat Karim Branch

² Assistant Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Tehran West Branch

³ Assistant Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Basic Sciences, Imam Ali Official University



10.22080/lpr.2023.25083.1001

Received:

March 5, 2023

Accepted:

July 19, 2023

Available online:

October 21, 2023

Keywords:

Absurdism,
Contemporary, Western
literature, Fiction
literature, Comparative.

Abstract

Absurdism is one of the currents of thought that grew in the West and had a great impact on Western fiction literature. Contemporary Persian fiction was influenced by this trend at the beginning of its development. The reflection of the themes of absurdism in contemporary Persian fiction is one aspect of this influence. An accurate stream of absurdism and its impact on Western and Iranian literature helps to better understand the origins of contemporary Persian fiction. The present study, while examining the trend of absurdism in Western and Iranian fiction, has compared the commonalities and differences of this trend in both contexts. For this purpose, the works of Franz Kafka and Albert Camus in Western literature and the works of Sadegh Hedayat and Bahram Sadeghi in contemporary Persian fiction have been studied from three perspectives of origin, theme, and ending. Western fiction, although shares some themes with contemporary Persian fiction, is profoundly different in origin and ending.

*Corresponding Author: Zahra Saadatinia

Address: Assistant Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Rabat Karim Branch

Email: saadatinia@yahoo.com

علمی

بررسی تطبیقی عبث‌گرایی در ادبیات داستانی غرب و ایران (با تکیه بر آثار کافکا، کامو، هدایت و صادقی)

زهرا سعادت‌نیا^{۱*}، راضیه فولادی‌سپهر^۲، مسلم احمدی^۳

^۱ استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشکده‌ی علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رباط کریم
^۲ استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشکده‌ی علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران غرب
^۳ استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشکده‌ی علوم پایه، دانشگاه افسری امام علی (ع).



10.22080/lpr.2023.25083.1001

چکیده

عبث‌گرایی از جمله جریان‌های فکری است که در غرب رشد کرد و در ادب داستانی غرب تأثیر بسیار گذاشت. ادبیات داستانی معاصر فارسی نیز در آغاز رشد و نمو خود، از این جریان متأثر شد. انعکاس درونمایه‌های عبث‌گرایی در داستان معاصر فارسی یکی از وجوه این تأثیرپذیری است. جریان‌شناسی دقیق عبث‌گرایی و تأثیر آن بر ادبیات غرب و ایران، به شناخت دقیق‌تر سرچشمه‌های داستان معاصر فارسی کمک می‌کند. پژوهش حاضر، ضمن بررسی جریان عبث‌گرایی در ادبیات داستانی غرب و ایران، به مقایسه‌ی وجوه اشتراک و افتراق این جریان در هر دو بستر پرداخته است. به این منظور آثار فرانتس کافکا و آلبر کامو در ادبیات غرب و آثار صادق هدایت و بهرام صادقی در ادبیات داستانی معاصر فارسی، از سه منظر خاستگاه، درونمایه و پایان‌بخشی، مورد بررسی قرار گرفته است. ادبیات داستانی غرب هرچند با ادبیات داستانی معاصر فارسی در برخی درونمایه‌ها مشترک است اما در خاستگاه روایی و پایان‌بخشی، بین آن‌ها تفاوت عمیقی وجود دارد.

تاریخ دریافت:

۱۴ اسفند ۱۴۰۱

تاریخ پذیرش:

۲۸ تیر ۱۴۰۲

تاریخ انتشار:

۲۹ مهر ۱۴۰۲

کلیدواژه‌ها:

عبث‌گرایی، معاصر، غرب، ادبیات داستانی، تطبیقی.

* نویسنده مسئول: زهرا سعادت‌نیا

آدرس: استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشکده‌ی علوم انسانی، ایمیل: saadatynia@yahoo.com

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رباط کریم

۱ مقدمه

و پیشرفت‌ها و دستاوردهایش. حس بیهودگی، به يك تفکر و زمان خاص مربوط نیست؛ می‌توان گفت که این حس از ابتدای خلقت در انسان ایجاد شده و یکی از عوامل ظهور آن مرگ است. اما آنچه عبث-گرایی را در قرن بیستم، از اندیشه‌های مبتنی بر پوچی و بیهودگی حیات در قرون دیگر متمایز ساخته، برجستگی همه‌جانبه‌ی این پدیده در این قرن پرآشوب است.

در قرن بیستم با وجود جنگ‌های جهانی و کشتارهای فراگیر، مرگ‌اندیشی به زمینه غالب تفکر غربی بدل شد. مرگ در این زمان، بیش از هر زمان دیگر حضور خود را به رخ کشید و انسان غربی تا لبة پرتگاه نیستی پیش رفت. به این ترتیب افکار نیست‌انگاران، مجال بیشتری برای جولان یافت و به‌تدریج بنیاد تمامی اصول و ارزش‌ها ویران شد. در این هنگام عبث‌گرایی به شکل یأس و ناامیدی مطلق، اضطراب و هراس، حس گناهکاری و محکومیت و درک اوج بیهودگی حیات جلوه‌گر شد. ادبیات غرب همچون دیگر عرصه‌های جامعه، از این نحله‌ی فکری تأثیر پذیرفت. نویسندگانی چون کافکا، کامو، سارتر و ...، در آثار خود علاوه بر نمایش دنیای مسخ شده و تهی از معنا، جبرگرایی، هراس از مرگ و پوچی، طلب و شوق یافتن معنا را منعکس کردند. تفکر عبث‌گرایی در دهه‌ی ۱۹۵۰م، با آثار نمایشنامه‌نویسان تئاتر عبث‌گرا، به اوج خود رسید. اوژن یونسکو^۲ و ساموئل بکت^۳ دو نماینده‌ی برجسته‌ی این تئاتر بیش از پیش، مرگ‌اندیشی، اضطراب، بیهودگی، سرگشتگی و موقعیت تراژیک بشر را به نمایش گذاشتند.

۱/۱ پرسش‌های پژوهش

در این پژوهش سعی داریم که به پرسش‌های زیر پاسخ دهیم:

جریان عبث‌گرایی یا نیست‌انگاری و بیهودگی حیات، از جمله جریان‌هایی است که در تاریخ ادبیات معاصر ایران نشانه‌های آن را به‌وضوح می‌توان دید. تاریخ معاصر ایران موجب رشد افکار نیست‌انگاران و نگاه مایوسانه نسبت به حیات شد. ادبیات معاصر فارسی، از این موضوع تأثیر پذیرفت و شاعران و نویسندگان به طرح درون‌مایه‌های ناامیدی، شکست، بیهودگی و بی‌معنایی زندگی پرداختند. ادبیات داستانی فارسی که از سال‌های ۱۳۰۰ آغاز شده بود، در اولین مراحل رشد خود با این طرز فکر مواجه شد؛ بنابراین اولین آثار داستانی فارسی رگه‌هایی از این افکار را آشکار کرد و به‌تدریج با توجه به زمینه‌های تاریخی منجر به عبث‌گرایی، این درون‌مایه مجال بروز بیشتری یافت. مطالعه در خصوص داستان‌نویسی معاصر، بدون در نظر گرفتن جریان عبث‌گرایی که تأثیر مهمی بر آن نهاده است بی‌گمان کوششی ناقص است.

عبث‌گرایی^۱ معادلی است که برای واژه‌ی «ابسورد» (absurd) برگزیده‌ایم. واژه ابسورد، در یک تعریف، برگرفته از ریشه لاتینی «ابسوردوس» به معنی ناهنجار، نامطبوع، ناخوشایند، ناهماهنگ و نامناسب است و در تعریفی دیگر به معنی چیزی است که «بی‌کلام و گنگ و در عین حال بی‌منطق و بی‌معنا و غیرعقلانی است» (فرهادپور، ۱۳۸۲: ۶۲). عبث‌گرایی گرایشی است که تمامی دستاوردهای جوامع پیشین را بی‌معنی و پوچ و ناهنجار تلقی می‌کند. عبث به یک معنا حاصل کشمکش و تناقض مدام میان منطق و پوچی، نیاز به معنا و بی‌معنایی، میل به جاودانگی و مرگ است. این تعارض میان میل انسان و واقعیت موجود در جهان، موجب بروز گونه‌ای ناهنجاری می‌گردد که عبث، نمودی از آن است (شایگان، ۱۳۵۶: ۱۲۴). تعارض مورد بحث همچنین منجر به احساس بیهودگی و عبث بودن همه‌چیز می‌گردد؛ از جمله بیهودگی تلاش‌های بشر

³ Samuel Beckett

¹- Absurd

² Eugen Iunesco

بررسی مقایسه‌ای عبث‌گرایی در داستان غرب و ایران از زوایای مختلف، حائز اهمیت است و تازگی دارد.

۱٫۳ روش پژوهش و چارچوب نظری

در مقاله‌ی حاضر، جریان عبث‌گرایی در ادبیات داستانی غرب و ایران، از زاویه‌ی خاستگاه، درون‌مایه و پایان‌بخشی مورد مقایسه قرار گرفته است. در حوزه‌ی خاستگاه به عوامل شکل‌گیری جریان عبث‌گرایی در غرب و ایران پرداخته خواهد شد. شکل‌گیری عبث‌گرایی در غرب، به عوامل متعددی چون: عوامل معرفت‌شناختی، زمینه‌های تاریخی - اجتماعی و زمینه‌های علمی باز می‌گردد. در خصوص خاستگاه عبث‌گرایی در ایران نیز می‌توان از عوامل سیاسی و اجتماعی و فرهنگی یاد کرد.

مهم‌ترین درونمایه‌ی عبث‌گرایی را در حوزه‌ی درون‌مایه، در آثار داستانی فرانتس کافکا (۱۹۲۴-۱۸۸۳) و آلبر کامو (۱۹۶۰-۱۹۱۳) در ادبیات داستانی غرب؛ و آثار صادق هدایت (۱۳۳۰-۱۲۸۱) و بهرام صادقی (۱۳۶۳-۱۳۱۵) در ادبیات داستانی معاصر ایران بررسی می‌کنیم. کافکا و کامو هر دو در زمانه‌ای زیستند که آشوب و وحشت جنگ‌های جهانی و تنش‌ها و درگیری‌های منطقه‌ای را تجربه کردند. آثار متعدد این نویسندگان، متأثر از فضای فکری و اجتماعی و سیاسی چنین زمانه‌ای، درون‌مایه‌های عبث‌گرایی را به نمایش می‌گذارد. صادق هدایت و بهرام صادقی نیز هر دو متأثر از فضای اجتماعی و سیاسی ناشی از استبداد و حوادث مربوط به جهان غرب هستند. در آثار این دو نویسنده ایرانی نیز می‌توان رگه‌های عبث‌گرایی را مشاهده کرد.

۲ پردازش تحلیلی موضوع:

در این بخش اثرگذاری جریان عبث‌گرایی در ادب داستانی غرب و ایران را در سه زمینه‌ی خاستگاه، درون‌مایه و پایان‌بخشی مورد بررسی و مقایسه قرار می‌دهیم.

۱. زمینه‌های تأثیر ادبیات داستانی غرب و ادبیات داستانی معاصر فارسی از عبث‌گرایی چه بوده است؟

۲. مهم‌ترین درون‌مایه‌ی عبث‌گرایی در این دو شاخه‌ی ادبی چیست و به چه سرانجامی منتهی می‌شود؟

۳. وجوه شباهت و تفاوت این جریان در غرب و ایران چیست؟

۱٫۲ پیشینه پژوهش

در مورد عبث‌گرایی در آثار کافکا، کامو، هدایت و بهرام صادقی، تحقیقاتی به صورت مستقل یا تطبیقی صورت گرفته و به بازتاب این مفهوم در آثار ایشان اشاره شده است. پایان‌نامه‌ی «معناباختگی در رمان معاصر» از رکسانا شمسایی (۱۳۹۱)، به بررسی تطبیقی مفهوم معناباختگی در «بیگانه‌ی» آلبر کامو^۱ و «سه قطره خون» صادق هدایت پرداخته است. این اثر به بررسی محدود و جزئی یک اثر از دو نویسنده اختصاص یافته است. مقاله‌ی «بررسی مقایسه‌ای پوچ‌گرایی در آثار ساموئل بکت و صادق هدایت با تأکید بر رمان‌های: *مالون می‌میرد* و *بوف کور*» از زهرا کوشکی و همکاران (۱۳۹۹)، یکی دیگر از این آثار است. محدوده‌ی این تحقیق، همچون اثر قبلی، تنها به بررسی یک اثر از دو نویسنده اختصاص دارد، در حالی که در مقاله‌ی حاضر تنوع آثار و نویسندگان قابل توجه است. مقاله‌ی شمسی پارسا (۱۳۹۸) با عنوان «بررسی تطبیقی آثار کافکا و صادق هدایت»، مقاله‌ی «بازتاب جلوه‌های معناباختگی در آثار صادق هدایت» از قدرت‌الله طاهری و همکاران (۱۳۹۲)، «بررسی مؤلفه‌های معناباختگی در ملکوت بهرام صادقی» از یحیی طالبیان و همکاران (۱۳۹۹) هرکدام به‌طور خلاصه و محدود به بررسی یک اثر در موضوع معناباختگی پرداخته‌اند، در حالی که مقاله‌ی حاضر، موضوع معناباختگی را به‌طور متنوع در آثار نویسندگان ایران و غرب بررسی می‌کند. پژوهش حاضر به جهت

^۱ . Albert Kamus

۲،۱ خاستگاه عبث‌گرایی در غرب:

اگر پدیده‌ها را محصول تکامل یک رشته از علت‌ها و معلول‌ها بدانیم به این نکته پی خواهیم برد که بی‌گمان هر پدیده یا جریان فکری در راستای پاره‌ای زمینه‌ها و علل به بار می‌نشیند. عبث‌گرایی در ادبیات غرب و در ایران متأثر از زمینه‌ها و عللی است.

عبث‌گرایی در غرب محصول علل و زمینه‌هایی بود که طی زمان در حوزه‌ی اندیشه و تفکر، اجتماع، علوم و دانش‌های بشری رشد کرد و پس از تولید جریان‌های فکری همچون نیهیلیسم و اگزیستانسیالیسم، در نهایت به اوج عبث‌گرایی رسید. زمینه‌های پیدایش عبث‌گرایی در غرب را می‌توان در سه حوزه دسته‌بندی کرد: زمینه‌های فلسفی معرفت‌شناختی، زمینه‌های تاریخی و اجتماعی و زمینه‌های علمی.

زمینه‌های فلسفی معرفت‌شناختی: رویکردهای خردگرایانه که از سده‌ی هفدهم میلادی شکل گرفته بود، سعی در بازسازی فلسفه با توجه به نظام معرفت‌یقینی ریاضیات داشت. به این ترتیب جنبش خردگرایی به سوی ریاضی‌وار کردن علم و فلسفه پیش رفت (فروغی، ۱۳۶۶: ۱۴۳-۱۳۷). در سده‌ی هجدهم، کانت^۱ آمیزه‌ای از خردگرایی و تجربه‌گرایی پدید آورد. او از یک سو شناخت را محدود به مشاهده و دریافت حسی می‌کرد و از سوی دیگر تنها راه رسیدن به واقعیت را طریق عقل می‌دانست. به این ترتیب فلسفه‌ی او آمیخته‌ای بود از مکانیسم دکارت^۲ و سوبژکتیویسم. به عبارت دیگر «عقل، در هیچ موردی، نباید از مرزهای تجربه فراتر رود» (دولا کامپانی، ۱۳۸۰: ۳۱).

در مقابل رویکرد خردگرایانه، در سده‌ی نوزدهم آرتور شوپنهاور^۳، فلسفه‌ی عقل‌گریزی را بنیان نهاد. او در مخالفت با خردگرایان از جمله هگل^۴، اعلام کرد که «زندگی اساساً عبث است» (سولومون، ۱۳۷۹: ۱۳۷۹).

(۱۰۱). در کنار شوپنهاور، سورن کی‌یرکه‌گور^۵ (۱۸۵۵-۱۸۱۳) اندیشمند متأله دانمارکی، با طرح فلسفه‌ی وجودی، به مخالفت با خردگرایی برخاست (ر. ج. مستعان، ۱۳۷۴: ۷۶). نیچه^۶، هم‌زمان با کی‌یرکه‌گور، علم مخالفت با جنبش خردگرایی را برافراشت. نیچه نیز همچون کی‌یرکه‌گور با مسئله‌ی وجود و معنای زندگی بشر روبرو بود. راه حل او در پاسخ به این پرسش، تشکیک در همه‌چیز از جمله عقلانیت بود. به اعتقاد او جامعه‌ی غرب با بحرانی روبرو بود که در آن «نظام‌های ارزش موجود که بر پایه‌های نامطمئن استوار شده به همراه عقیده‌های کهن یک‌سره فرو می‌ریخت، ویرانکاری نیست‌انگارانه در بنیاد همه ارزش‌ها می‌افتاد و از میان همه‌ی این‌ها آغاز دیگری پدید می‌آمد» (هالینگ دیل، ۱۳۶۴: ۱۸۳).

پس از جنگ جهانی اول، رویکردهای تازه‌ای همچون نوپوزیتیویسم و فلسفه‌ی اگزیستانسیسم پدید آمد (بوخنسکی، ۱۳۷۹: ۲۵). فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم در امتداد نهضت‌های مبتنی بر اومانیزم و اصالت انسان، اصالت انسان (Democracy) را با اصالت خدا (Theocracy) جایگزین ساخت (ارجمند، ۱۳۷۶: ۲۳). پیروان این مکتب «درد و رنج، دلهره از عدم، پوچی و خالی بودن زندگی از معنی» را پذیرفته‌اند (نوابی، ۱۳۷۹: ۹۸). جنبش‌های دیگری با رویکردهای تاریخ‌گرایانه، زیست‌شناسانه، فنومنولوژی و ... نیز به تدریج شکل گرفت که بر عقل‌گریزی و نسبی‌گرایی تأکید داشت (بوخنسکی، ۱۳۷۹: ۹۷).

زمینه‌های تاریخی - اجتماعی: جریان‌های تاریخی - اجتماعی اوایل قرن بیستم به‌عنوان یکی از زمینه‌های مهم ایجاد و گسترش این تفکر حائز اهمیت است. مسائل متعددی از جمله تحولات اقتصادی، پیامد پیشرفت‌های علمی و صنعتی، جنگ‌های بی‌رحمانه و خانمان‌سوز، برخورد مسیحیت کلیسایی با انسان و نگرش‌های غیرانسانی آن و ...، وضعیت

4. Hegel

5. Kierkegaard

6. Nietzsche

1. Immanuel Kant

2. Rene Descartes

3. Arthur Schopenhauer

ساختن زندگی اخروی، انسان را از توجه به زندگی و لذات حیات محروم کرده و به انزوا و عزلت می‌کشاند. در مسیحیت، کرامت انسان و ارزش‌های او نادیده گرفته شده و به او به چشم يك گناهکار نگریسته می‌شود که باید تاوان گناه نخستین را بپردازد؛ بنابراین تعالیم کلیسا موجب رنج آدم شده و موجب احساس ضعف، ناتوانی، خواری و ناامیدی در او شده است (رضوی، ۱۳۸۱: ۲۱۲-۲۱۳). نقش مسیحیت در رواج تفکر عبث‌گرایی زمانی روشن‌تر می‌شود که بدانیم مسیحیت حاکم، نتوانست نیازهای معنوی انسان را تأمین کند و انسان را بیش از پیش از خداوند، به عنوان یگانه حامی و پناهگاه مطمئن، دور کرد. بشری که در جستجوی آزادی، از قیود مذهب گریخته بود، به دامن علم پناه برد تا شاید او را به سرمنزل مقصود برساند اما گذشت زمان ثابت کرد که علم از پاسخ‌گویی به تمامی نیازهای بشر عاجز است. چنین انسانی در ورطه‌ی تنهایی، بی‌پناهی، یأس و نومیدی فرورفت و در حالی که همچنان پرسش‌های اساسی زندگی، چراهایی بسیار در ذهن او باقی گذاشته بود، به عبث‌گرایی و پوچ بودن زندگی و حیات اعتقاد پیدا کرد.

زمینه‌های علمی: در کنار مسائلی چون فلسفه و عوامل اجتماعی به‌عنوان زیر ساخت‌ها و ریشه‌های تفکر عبث‌گرایی، به عامل دیگری نیز باید اشاره کرد. این عامل سیر تحولات فکری و اندیشگانی بشر است. تا پیش از قرن نوزدهم، علم و روش‌های علمی از جایگاهی مطمئن در اندیشه‌ی بشر برخوردار بود و راهی خطاناپذیر در نیل به کمال و سعادت بشری به شمار می‌رفت اما انقلاب صنعتی و کشفیات نوین دانشمندان در زمینه‌های مختلف علمی، قرن نوزدهم و بیستم را به شدت تحت‌تأثیر خود قرار داد و موجب شد که انسان به تصویری که از جهان پیرامون و خویش‌ن خویش داشت، شک کند.

فیزیک نیوتونی، با ظهور نظریه نسبیت انیشتین^۲ (۱۸۷۹-۱۹۵۵) و فیزیک کوانتوم، با

جوامع اروپایی را در قرون اخیر به‌شدت بحرانی کرد. جنگ‌های جهانی اول و دوم بیش از پیش بشر را به دور شدن از آرمان‌شهر خویش و تحقق امیدهای انسانی، سوق داد. بشر ناگهان احساس کرد که تمامی تلاش‌هایش برای رسیدن به آرامش نابود شده و به دوران بربریت و وحشی‌گری بازگشته است. این جنگ‌های بزرگ در کنار درگیری‌های کوچک‌تر، ذهن انسان را بیش از پیش به مرگ و موقعیت انسان در این جهان معطوف کرد. ضربه‌های روحی ناشی از این جنگ‌ها، ناامیدی، یأس و افسردگی را به دنبال داشت. به گفته‌ی کامو: «در جهانی که ناگهان از فروغ امید تهی می‌شود انسان خود را مختل و بیگانه می‌یابد» (برکت، ۱۳۷۶: ۲۴۶). همین جدایی و احساس بیگانگی با جهان یکی از عواملی بود که منجر به پیدایش احساس پوچی و بی‌معنایی شد. جنگ علاوه بر این آثار، به تصدیق نیکلای بردیایف^۱ (۱۹۴۸-۱۸۷۴)، اگزستانسیالیست روسی، موجب ظهور يك نوع بی‌ایمانی در انسان شد و در واقع این بی‌ایمانی در سوق دادن انسان به سمت عبث‌گرایی نقش مؤثری داشت. او این حقیقت را چنین بیان می‌کند: «ایمانی که ۱۹۰۰ سال در وجود بشر دوام یافته بود، سرانجام از دست رفت. ایمان به آفریدگار قبلاً سست شده بود. افسانه انسان‌دوستی بشر پایان پذیرفت و ورطه‌ی هولناکی در پیش پای او گشوده شد... به‌طوری‌که انسان خود از صحنه خارج شد» (عقیلی آشتیانی، ۱۳۵۵: ۲۲).

در ریشه‌یابی تفکر عبث‌گرایی علاوه بر جنگ‌های جهانی و درگیری‌های منطقه‌ای از نقش مسیحیت کلیسایی و تعالیم آن، در گرایش انسان به تفکر عبث‌گرا، نباید غافل بود. توجه به تعالیم مطرح شده در این دین، نشانگر نقش عمده‌ی آن در رشد و گسترش نیست‌گرایی (نیهیلیسم) است. مسیحیت با طرح مسائلی چون «معصیت نخستین»، «تثلیث»، «خدا بر صلیب»، «اعتراف» و... انسان و حیات انسانی را بی‌ارزش جلوه می‌دهد و با برجسته

۲. Einstein

۱. Nicolai Berdyaev

زندگی و دل تاریکی و وحشت» (همان: ۱۲۵). از جمله خصایص دیگر این جهان، تقدس‌زدایی از هرآنچه مقدس است، دگرذیسی ارزش‌ها و عدم یقین و تلاطم پایان‌ناپذیر است؛ به‌طوری‌که «هرآنچه سخت و استوار است دود می‌شود و به هوا می‌رود» (همان: ۴۲).

در زمینه‌ی روان‌شناسی دیدگاه زیگموند فروید^۳ (۱۸۵۶-۱۹۳۹) در تفکر غرب تأثیرگذار بود. فروید با تقلیل ساختار وجودی انسان به ضمیر خودآگاه و ناخودآگاه، لیبدو و مکانیسم‌های رؤیا و خواب، علاوه‌بر ایجاد تصورات جدیدی از فرد و جامعه، تحلیلی متفاوت از دین ارائه داد و در آرا و ایده‌های پیشین خدشه وارد کرد. خود او در جایی می‌گوید: سه جراحی بزرگ در فرهنگ غرب وجود دارد: «جراحی که کوپرنیک^۴ وارد آورد؛ جراحی که داروین^۵ با کشف اینکه انسان از نسل میمون است وارد کرد؛ و جراحی که خود فروید با کشف این‌که خودآگاهی بر ناخودآگاهی استوار است، وارد آورد» (فوکو، ۱۳۸۱: ۶).

۲،۱،۱ خاستگاه عبث‌گرایی در ایران:

در دوره‌ی قاجار، راه برای آشنایی بیشتر با فرهنگ غربی از طریق اعزام محصل‌های ایرانی به خارج از کشور، تأسیس مدارس خارجی، ترجمه‌ها و ... هموار گردید. ترجمه‌ی آثار غربی، در این دوران آغاز شد و رواج یافت. در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۰۰ بیشترین ترجمه‌ها از زبان فرانسه صورت گرفت و مترجمانی چون جمالزاده، هدایت، محمد قاضی و شاملو که با این زبان آشنایی داشتند، به ترجمه‌ی این آثار اقدام کردند. در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، داستان‌نویسی ایران از ترجمه‌ی آثار نویسندگانی چون ماکسیم گورکی^۶، آناتول فرانس^۷،

تردیدهای جدی روبرو شد. نظریه نسبیت، تفکر زمان و مکان مطلق را که میراث نیوتن^۱ بود، فرو ریخت و بیان کرد که هستی مفهومی نسبی است. فیزیک کوانتوم بر آنچه در فیزیک نیوتنی مطرح شده بود، قید احتمال گذاشت؛ چرا که ارائه‌ی تعریفی از کلیت جهان، با توجه به عدم احاطه بر کل ساختار جهان و اظهارنظر قاطعانه در این خصوص را ناممکن می‌دانست. به این ترتیب ظهور نظریه‌ی کوانتوم موجب کنار رفتن نظریه‌ی قطعیت شد و تعریف هستی را متحول کرد (لوفان بومر، ۱۳۸۲: ۸۷۴-۸۷۱).

در زمینه‌ی زیست‌شناسی، نظریه‌ی تکامل داروین مطرح شد. این اندیشه بیانگر این است که پیدایش موجودات، به دور از هرگونه طرح از پیش اندیشیده، محصول تصادف و تکامل تدریجی موجودات دیگر است. انسان نوع تکامل یافته‌ی میمون‌ها و تنها اصل مهم، اصل تنازع بقاست. به اعتقاد داروین «عقیده به آفرینش الهی از رسوبات اسطوره‌های انسان‌وارانگارانه‌ی ابتدایی است که می‌کوشید خاستگاه ما را در غیاب روش‌های علمی مناسب تبیین کند» (موسوی، ۱۳۸۲: ۲۳۹).

در زمینه‌ی جامعه‌شناسی، آرای کارل مارکس^۲ (۱۸۱۸-۱۸۸۳) به نوبه‌ی خود جهان را با بحرانی در عرصه‌ی جامعه‌شناسی معرفت و نقد ایدئولوژی، به-عنوان آگاهی کاذب و فروریختن مبانی یقینی پیشین، مواجه ساخت. مارکس زیربنای تمام مسائل بشری را امور اقتصادی، تاریخ بشر را تاریخ مبارزات طبقاتی و ابزار تولید را عامل محرک جامعه می‌دانست (برمن، ۱۳۷۹: ۲۰). در جهانی که مارکس در مانیفست خویش ترسیم می‌کند هم شاهد آرزوهای پایان‌ناپذیر، تحولات و پیشرفت‌های مدام و خلق و نوسازی در تمامی عرصه‌های زندگی هستیم و هم «نیهیلیسم و تخریب‌پای و فرولرزیدن و ته کشیدن

5. Darwin

6. Maksim Gorky

7. Anatole France

1. Newton

2. Karl Marx

3. Sigmund Freud

4. Kopernicus

سال گذشته این بحران‌ها در کشور به شکل‌های مختلفی ادامه یافت. از مهم‌ترین حوادث این سال‌ها، جنبش مشروطیت، سرکوب آن و روی کارآمدن رضاخان با کودتای ۱۲۹۹ش. است. روی کارآمدن رضاخان، آغاز حاکمیت دوره‌ای سراسر استبداد و اختناق بود. در این دوره هرگونه آرمان‌خواهی و آزادی-طلبی با سرکوب مواجه شد. نویسندگان و روشنفکران در فضایی آکنده از اختناق، ترس، بدبینی و تاریکی به سر می‌بردند. هدایت از جمله نویسندگانی این سال‌ها است. در وصف خشونت و استبداد حاکم بر این سال‌ها همین بس که این نویسنده‌ی نامدار ایرانی نسخه‌ی بوف کور را به هند برد و در آنجا به شیوه‌ی پلی‌کپی در نسخی محدود منتشر کرد.

واقعه‌ی مهم و تأثیرگذار دیگر این سال‌ها، اتفاقات شهریور ۱۳۲۰ بود که ورود متفقین به ایران، کناره‌گیری رضاخان از سلطنت و پایان استبداد ۲۰ ساله‌ی رضاخانی را رقم زد. از این پس درگیری و آشوب؛ و سرکوب و حکومت نظامی در کنار آثار غیر مستقیم جنگ جهانی دوم، کشور را دچار آشفتگی و نابسامانی کرد (روزبه، ۱۳۸۳: ۱۰۵). روشنفکران این دوره با فاصله گرفتن از انزوای حاصل از دوران اختناق رضاخانی، فرصت یافتند تا آرمان‌ها و مطالبات اجتماعی خود را دنبال کنند. امیدهایی هرچند اندک در خصوص عملی شدن آرمان‌های تجددخواهانه‌ی دوره‌ی مشروطه، در فضای جامعه شکل گرفت. اما پس از اندک زمانی در ۱۳۳۲ واقعه‌ی سیاسی دیگری، حاکمیت دوباره‌ی استبداد را پدید آورد. کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که بازگشت محمدرضا پهلوی را به سلطنت در پی داشت، بار دیگر تاریخ و ادبیات ایران را وارد دوره‌ی سیاه استبداد کرد. در پی این واقعه، کاخ امیدها و آمال روشنفکران فروریخت و شکست و سرخوردگی در

امیل زولا^۱، رومن رولان^۲، فرانزس کافکا، شکسپیر^۳، آندره ژید^۴، موریس مترلینگ^۵، هوگو^۶ و سارتر^۷ متأثر شد (میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۲۰۱). نکته‌ی قابل توجه آنکه برای نخستین بار آثاری از نویسندگانی چون کافکا و سارتر توسط هدایت به فارسی ترجمه شد. در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۲، در برابر ۳۷۲ داستان تألیفی ایرانی، ۶۶۶ داستان خارجی به فارسی ترجمه شد. در همین زمان شاهد ترجمه‌ی «بیگانه» و «سوءتفاهم» از کامو، «کرگدن» و «تشنگی و گرسنگی» از یونسکو، «برادران کارامازوف»، «ابله»، «جنایت و مکافات» از داستایفسکی^۸، «مرده‌های بی‌کفن و دفن»، «پاک‌سرشت»، «دست‌های آلوده» و «تهوع» از سارتر هستیم.

همان‌طور که می‌بینیم ترجمه از زبان‌های غربی روزبه‌روز گسترده‌تر می‌شود و این ترجمه‌ها، در زمینه‌ی داستان کوتاه، رمان و نمایشنامه، نویسندگان ایرانی را با صناعت داستان‌نویسی، مکاتب ادبی و جریان‌های حاکم بر داستان‌نویسی غرب آشنا می‌کند. مکاتبی چون سوررئالیسم، اگزیستانسیالیسم و تفکرات عبث‌گرایی و نیست-انگاری از راه ترجمه‌ی آثار نویسندگانی چون کافکا، کامو، سارتر، یونسکو و داستایفسکی وارد ایران شد و مورد توجه نویسندگان ایرانی قرار گرفت. آشنایی نویسندگان این سال‌ها با زبان‌های خارجی و مسافرت برخی از آن‌ها همچون هدایت، چوبک و ساعدی به خارج از کشور، زمینه را برای تأثیرپذیری هرچه بیشتر آن‌ها از جریان‌های حاکم بر ادبیات داستانی غرب، پدید آورد.

یکی از مهم‌ترین دلایل جذب تفکرات نیست-انگاره در ایران، اوضاع سیاسی حاکم بر جامعه بود. کشور ایران از دیرباز با هجوم نیروهای بیگانه؛ استعمار، آشوب و ناامنی؛ و بحران‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مواجه بوده است. در طی ۱۰۰

۵. Morris Maeterlinck

۶. Hugo

۷. Sartre

۸. Dostoevsky

۱. Emile Zola

۲. Roman Rolland

۳. Shakespeare

۴. Andre Gide

معطوف کرد، با نفی هرگونه هدف متعالی در خلقت و منحصر دانستن زندگی آدم به زیستن در همین دنیا، موجب شد که او به مرگ، به‌عنوان عاملی بنگرد که انسان را از خواسته‌ها و آرزوهای خویش جدا کرده و زندگی آدم را به سمت تهی بی‌معنی و عدم مطلق پیش می‌برد. مرگ همچنین مفهوم گناه را در ذهن آدمی برجسته می‌سازد. از آنجا که عبث‌گرایان معتقدند که بزرگ‌ترین گناه آدمی تولد است، مرگ به‌عنوان عقوبت این گناه شناخته می‌شود. علاوه بر این، مرگ مفهوم تقدیر را، به مفهوم جبر، تقلیل می‌دهد. آدمی در برابر مرگ از یک‌سو خویشتن را تنها و بی‌پناه می‌بیند و از سوی دیگر آزادی و اختیار خویش را محو شده می‌یابد.

در آثار تمامی نویسندگان عبث‌گرا، مرگ از درون‌مایه‌های اصلی است. در آثار کافکا نیز شاهد حضور این درون‌مایه هستیم. کافکا خود را نه موجودی زنده که موجودی آمیخته با مرگ می‌داند. ازین رو در جدالی دائم با مرگ زندگی می‌کند و آثارش تحت سیطره‌ی مرگ و نیستی است (عباسپور، ۱۳۸۳: ۴۴). مرگ همان معضل لاینحلی است که گاهی قهرمانان، ناامید از تلاش بی‌ثمر خود، خویش را به آن می‌سپارند. به‌عنوان مثال در داستان «پزشک دهکده» و «داوری» قهرمان آرزوی مرگ دارد و خود را به آن تسلیم می‌کند. اما گاه قهرمان این آثار، به‌رغم آگاهی بر پوچی و بیهودگی تلاش‌ها و جستجوهایش، برای رهایی از مرگ به هر دستاویزی چنگ می‌زند؛ آن‌گونه که در «محاکمه»، شخصیت «کا» به هر عاملی در جهت رفع اتهام و در نتیجه دفع مرگ چنگ می‌زند. او با وجود اینکه تا آخرین لحظات زندگی از کوشش باز نمی‌ایستد، در پایان ناامید از مؤثر بودن تلاش‌هایش خود را تسلیم مرگ می‌کند. مرگ همان عاملی است که اضطراب شخصیت‌ها را رقم می‌زند و فرجام آثاری چون «داوری»، «محاکمه»، «مسخ»، «گروه محکومین» و... مرگی است که از آن گریزی نیست.

در داستان «مسخ» سرنوشت گرگور، شخصیت اصلی، به مرگ منتهی می‌شود. او به حشره‌ی

ارکان جامعه پدیدار شد. خشونت، بی‌اعتمادی و سوءظن حاکم بر جامعه موجب رشد پریشان‌فکری، یأس، جنون و گاه حتی خودکشی روشنفکران شد.

به‌نظر می‌رسد فضای سیاسی حاکم بر جامعه در این سال‌ها تأثیری مستقیم در ادبیات به‌طور عام و داستان‌نویسی به‌طور خاص برجای نهاد (همان: ۱۱۱). ادبیات ایران در این دهه‌ها دورانی بحرانی را طی کرد. مرگ‌اندیشی و پناه بردن به لذت‌جویی و پوچ‌گرایی-های رمانتیک از جمله خصوصیات ادبیات این دوره است. نویسندگی این سال‌ها در پی آن است تا با «سنجش زندگی در ترازوی مرگ ارزش آن را نفی کند و در عین حال با توسل به ابتذالات زندگی روزمره، وحشت مرگ را به روی خود نیاورد» (میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۳۶۹). ادبیات داستانی معاصر ایران متأثر از فضای سیاسی حاکم بر جامعه، در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۴۰، بستری برای بیان ناامیدی‌ها و شکست‌ها و سرخوردگی‌ها؛ سرگشتگی‌ها و پریشان‌فکری‌ها؛ از دست رفتن ارزش‌ها؛ گم‌گشتگی هویت؛ جنون و در نهایت مرگ شد.

۲٫۲ درون‌مایه:

مهم‌ترین مؤلفه‌های مطرح شده در تفکر عبث‌گرایی شامل مرگ، حس گناهکاری، درد و رنج، حس پوچی و بیهودگی حیات است (سعادت‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۴). به نظر می‌رسد که پدیده‌ی مرگ، عامل مهمی برای حضور دیگر درون‌مایه‌ها به‌ویژه حس پوچی و بیهودگی حیات است. بنابراین از آنجا که سایر درون‌مایه‌ها زاییده‌ی این مسئله‌ی محوری است، تنها به این درون‌مایه در آثار کافکا، کامو، هدایت و صادقی می‌پردازیم.

۲٫۲٫۱ مرگ:

مرگ یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های تفکر عبث‌گرایی است؛ زیرا می‌تواند نقش مهمی در گرایش انسان به پوچی و ناامیدی داشته باشد. پیشرفت‌های بشر در عرصه‌ی علم و تکنولوژی، که توجه او را از اهداف و غایات متعالی و فرازمینی به اهداف زمینی و مادی

حقیقت قهرمان داستان و محوری‌ترین شخصیت آن به‌شمار می‌رود. کامو در «طاعون»، قهرمانی است که در برابر مرگ مظلومانه‌ی انسان‌ها قیام می‌کند.

یکی از نتایج مرگ‌اندیشی، رسیدن به پوچی حیات و بیهودگی زندگی است. اعلام بیهودگی حیات و پوچی سرنوشت بشری و عصیان در برابر آن از جمله مسائل مطرح شده در آثار کامو است. او در تبیین این مفهوم از اساطیر بهره می‌گیرد. اسطوره‌ی «سیزیف»، ابرنمونه‌ی انسان محکوم به فعل عبث، که خدایان او را محکوم کرده‌اند پیوسته تخته‌سنگی را بالای کوه ببرد - در حالی که تخته‌سنگ پس از رسیدن به قلّه دوباره به پایین‌ترین نقطه سقوط می‌کند- نماد انسانی است که ناگزیر از تن دادن به زندگی پوچ و بیهوده است. سیزیف به‌رغم آگاهی به عبث بودن این عمل ناچار است تا ابد به این فعل آمیخته به شکنجه تن دهد. «اگر این افسانه يك فاجعه محسوب می‌شود بدان جهت است که قهرمان آن آگاه است» (کامو، ۱۳۴۹: ۶۹).

در آثار هدایت مرگ از بن‌مایه‌های اصلی است. مرگ‌اندیشی برای هدایت یک مسئله‌ی مقطعی و گذرا یا یک ژست روشنفکرانه نیست، بلکه مشغله-ای ذهنی است که به نوعی وسواس خاطر تبدیل شده است. این وسواس در داستان‌های هدایت به شکل‌های مختلف بروز یافته و در نهایت به نیرویی غیر قابل کنترل در جهت تخریب نفس بدل می‌شود و داستان زندگی هدایت را به پایان می‌رساند. مرگ و متعلقاتش همچون تجزیه‌شدن، سیاهی، تلخی و ... درون‌مایه‌ی شایع و فراگیر «بوف کور» است. در «بوف کور» سایه‌ی مرگ بر همه‌جا سنگینی می‌کند. فضای داستان آکنده از تیرگی و سیاهی است. بوی مرده به مشام می‌رسد. تنها روشنی موجود در سایه‌ی مرگ محو می‌شود و از آن پس همه‌چیز و همه‌کس تنها شبی سرگردان و مرده‌ای متحرک به-نظر می‌رسد. در واقع آدم‌های به‌ظاهر زنده‌ی «بوف کور»، مردگانی بیش نیستند. مردگانی که هیچ نشانی از هویت انسانی ندارند. ماهیت و حقیقت همگی آن‌ها یکی است: پیرمرد خنزرنپزری یا لکاته.

ترسناکی تبدیل شده و با پستی به‌سمت پوچی و عدم امکان زندگی می‌لغزد. هرچند در این انزوا و درماندگی هنوز برای جای خود در زیر نیمکت، گشت‌وگذار روی دیوار و کثافت و گردوغبار زندگی در تکاپوست، اما این امید، بیش از پیش نشان‌دهنده‌ی پوچی زندگی اوست. سرنوشت او در نهایت به مرگ ختم می‌شود. در داستان «داوری» نیز، «گئورگ بنده‌مان» خود را از روی پل پرت می‌کند و جسمش در عمق رودخانه جای می‌گیرد.

در آثار کافکا به خوبی شاهد رنج و درد بشری؛ بیهودگی و پوچی تلاش‌ها و جستجوهای آدمی؛ بدبینی، واماندگی و حیرانی بشر؛ آشکارنبودن حقیقت؛ بی‌معنی بودن حوادث و رویدادها و... هستیم. حقیقت آشکار نیست و آدمی راهی برای درک و رسیدن به حقیقت ندارد؛ به همین دلیل همواره در رنج و ناکامی به‌سر می‌برد و تلاش‌هایش در جهت کشف و وصول به حقیقت بیهوده است و نتیجه‌ای جز حیرانی و واماندگی برای او نخواهد داشت. «حس طاقت‌سوز تنهایی بشر و تراژدی طرد انسان از يك پناه‌گاه معنوی، که به جوهر آن نمی‌توان پی برد...» (روی، ۱۳۸۱: ۴۴)، از جمله مضامین آثار کافکاست.

در آثار کامو توجه به مرگ و پرداختن به این معما یکی از مسائل محوری است. شخصیت‌های آثار کامو غالباً خود را در مواجهه با مرگ می‌یابند. به‌عنوان مثال «کالیگولا» در مواجهه با مرگ طغیان می‌کند. او با درک قطعیت مرگ و عدم سعادت انسان در حضور آن، سعی در باورپذیری مرگ برای دیگران دارد. «بیگانه» که با جمله‌ی مرگ‌بار «امروز، مادرم مرد.» شروع می‌شود، به فضای نیستی و مرگ دامن می‌زند. در این اثر با قهرمان یا به عبارت برخی منتقدان، ضد قهرمان پوچی مواجه می‌شویم. «مورسو» ضد قهرمان این داستان، در برابر اجتناب-ناپذیری مرگ به سمت پوچی سوق داده می‌شود. نکته‌ی دیگر اینکه ویژگی‌های قهرمان پوچی در این داستان به‌صورت خونسردی، بی‌قیدی و آگاهی به پوچی نمایان می‌شود. در «طاعون»، مرگ، در

شخصیت‌ها در برخورد با حوادث، بر می‌گزینند. قهرمانان داستان‌های هدایت به فهمی فراتر از سطح زندگی خویش راه نمی‌برند بلکه به‌سادگی سربه‌زیر می‌افکنند و سکندری می‌خورند یا از شدت درد پوچی به دامن مرگ و دیوانگی پناه می‌برند (بهارلوییان، اسماعیلی، ۱۳۷۹: ۳۶۴).

مرگ‌اندیشی مهم‌ترین دغدغه ذهنی بهرام صادقی نیز هست. این اندیشه از همان داستان‌های نخستین در آثار او ظاهر و به‌تدریج به یکی از درون‌مایه‌های اصلی این آثار بدل می‌شود. «فردا در راه است»، اولین داستان صادقی، پیرامون مرگ یک فرد شکل می‌گیرد. در «داستانی برای کودکان»، وسوسه مرگ شروع به شکل‌گیری می‌کند و در «با کمال تأسف» به شکل درون‌مایه‌ی اصلی مطرح می‌شود. «با کمال تأسف»، ماجرای زندگی «آقای مستقیم» است. علاقه آقای مستقیم به جمع‌آوری آگهی‌های تسلیت- که به مهم‌ترین سرگرمی او بدل شده- نشانگر غلبه مرگ‌اندیشی بر ذهن و ضمیر او و همچنین بازتاب وسوسه مرگ در ذهن صادقی است. در نهایت یک روز با دیدن آگهی فوت خود، رؤیاهایش ناگهان رنگ حقیقت می‌گیرد. در «غیر منتظر»، فکر مرگ، لحظه‌ای شخصیت داستان را رها نمی‌کند.

در آثار صادقی، مرگ گاهی با چهره‌های دیگری چون خودکشی، جنون و بی‌هویتی جلوه می‌کند. مثلاً در داستان «قریب‌الوقوع» روشن‌فکر سرخورده تا مرز خودکشی پیش می‌رود و قهرمان داستان در نهایت به جنون می‌رسد. «آوازی غمناک برای یک شب بی‌مهتاب»، لحظات پایانی عمر یک محضر را به تصویر می‌کشد. در داستان «یک روز صبح اتفاق افتاد»، مرگ، تجسم عینی می‌یابد. این داستان ماجرای رویارویی «آقای خواتیم» با فردی ناشناس است. مرد ناشناس را می‌توان همان حضور عینی و مجسم مرگ به شمار آورد که در نهایت «آقای خواتیم» را به سمت جنون پیش می‌برد. در «عافیت» مرگ همچون اتفاقی عادی و پیش‌پا افتاده از راه می‌رسد بدون اینکه در جریان زندگی، وقفه و خللی ایجاد کند.

این درون‌مایه موجب می‌شود مخاطب درگیر احساساتی شود همچون: «بی‌اهمیت بودن، پوچ بودن، فریب بودن، زشت بودن، رنج‌آمیز بودن و تلخ و ناگوار بودن جریانی که به نام زندگی، همه‌ی آدم‌ها در آن غوطه‌ورند» (تجریشی، ۱۳۸۱: ۴۴). در «سگ ولگرد»، قهرمان پس از تحمل حقارت‌های بسیار به مرگی رقت‌بار دچار می‌میرد و کلاغ‌ها دو چشم می‌شوی او را از حدقه در می‌آورند.

فرجام داستان‌های هدایت عموماً به مرگ، خودکشی، دیوانگی و عزلت منتهی می‌شود و قهرمانان در نهایت با شکست، سرخوردگی و تنهایی مواجه می‌شوند. در «سه قطره خون» راوی داستان به جنون متهم می‌شود. در «میهن‌پرست» قهرمان که در پی فرار از مرگ است، به شکلی مضحک می‌میرد. در «مردی که نفسش را کشت»، راوی پس از رسیدن به پوچی و بیهودگی تلاش‌های خویش، در حالی که دیگر نمی‌تواند به هیچ چیز یقین کند، دست به خودکشی می‌زند. «صورتک‌ها» که نشانگر زندگی حقیر آدم‌هایی سرخورده است، با مرگ دو شخصیت اصلی پایان می‌یابد. در «دانش آکل»، قهرمان پس از ناکامی در عشق، به آسانی تن به مرگ می‌سپارد. در «عروسک پشت پرده»، قهرمان به خون همسرش که در هیئت عروسک پشت پرده بر او ظاهر شده، دست می‌آلاید. در «گرداب»، «همایون»، ابتدا با مرگ دوست و سپس مرگ فرزند خویش مواجه می‌شود. در «آینه‌ی شکسته»، «اودت» در پی یک باور خرافی دست به خودکشی می‌زند. در «زنده به‌گور»، راوی پس از رسیدن به پوچی و بیهودگی، راه‌های مختلفی را برای رسیدن به مرگ و خودکشی می‌آزماید. او به طرز جنون‌آمیزی به سوی مغناطیس مرگ کشیده می‌شود. هیچ چیز او را به زندگی پیوند نمی‌دهد: «... باید بروم بیهوده است، زندگانیم وازده شده، بیخود، بی‌مصرف، باید هرچه زودتر کلک را کند و رفت. این دفعه شوخی نیست هرچه فکر می‌کنم هیچ چیز مرا به زندگی وابستگی نمی‌دهد، هیچ چیز و هیچ‌کس...» (هدایت، ۱۳۷۷: ۳۹). به نظر می‌رسد در اغلب آثار هدایت، مرگ آسان‌ترین راهی است که

است، دست از تکاپو و جستجو برنمی‌دارد و به امید دستگیری نیرویی که هیچ‌گاه ظاهر نمی‌شود، همچنان به مبارزه ادامه می‌دهد. به عبارت دیگر آنچه برای کافکا مهم است، نفس تکاپو و تلاش است نه پیروزی. «قهرمانان او تا دم مرگ در کشمکش با پارادوکس‌های هستی خود باقی می‌مانند و از اینکه چون ایوب پاسخی معقول طلب کنند از پا نمی‌نشینند و هم از این رو قهرمانند» (جمادی، ۱۳۷۹: ۷۶).

نگاه کافکا به زندگی انسان معاصر، نه بدبینانه، بلکه واقع‌بینانه است و تلخی آثار او از تلخی واقعیت‌های این زندگی حکایت دارد. او در واقع «رنالیست بزرگی است که وضعیت روحی انسان عصر ما را روایت می‌کند» (همان: ۷۳). ادبیات او به-رغم نمایش مرگ، رنج، تلخی، ناکامی، شکست، تعلیق و تردید «ادبیات یأس و پوچی نیست. می‌توان گفت که این ادبیات ما را پریشان می‌کند... پرده‌های وهم و فریب را از پیش دیدگان ما پس می‌زند، می‌توان از این ادبیات به‌عینه دریافت که امید به سراب امید نیست و زندگی در سایه‌ی مرگ و آزادی و کشمکش برای رهایی از قفس‌ها معنی می‌شود» (همان: ۳۴). کافکا به این سبب نویسندگی را برگزید که نوشتن را تنها راه گریز از پوچی و بیهودگی زندگی می‌دانست. گوستاو یانوش نویسنده‌ی کتاب «گفتگو با کافکا» معتقد است که کافکا «شاید بزرگ‌ترین انسانی است که به بشریت ایمان می‌دهد و برای زندگی معنایی را اعلام می‌کند» (یانوش، ۱۳۵۲: ۲۵۶).

هرچند کامو را پیامبر پوچی نامیده‌اند، اما او خود را مستحق چنین عنوانی نمی‌داند. او معتقد است که آدمی نمی‌تواند همواره نویسنده‌ی پوچی باشد. نیهیلیسم کامل وجود ندارد؛ زیرا همین‌که می‌گوییم همه‌چیز بی‌معنی است، چیزی گفته‌ایم که معنی دارد (کامو، ۱۳۴۹: ۸۴). ادبیات کامو، ادبیات ناامیدی نیست؛ چرا که ادبیات ناامیدی به باور او دو واژه‌ی متناقض است. در حالی که رسالت هنرمند، رهایی انسان از ناامیدی است. به‌عکس، امید و شوق به

مهم‌ترین تصویر ارائه شده در «خواب خون»، مرگ و جنون است.

درون‌مایه مرگ در داستان بلند «ملکوت»، یک-بار دیگر حضور می‌یابد. فکر مرگ و مرگ‌اندیشی، نقش کلیدی در زندگی شخصیت‌های داستان دارد. همه به نوعی از مرگ گریزانند به طوری که مردم برای طول عمر بیشتر و افزایش قوای جنسی، به نزد «دکتر حاتم» می‌روند. «دکتر حاتم» با تزریق آمپول مرگ‌بار خود، مرگ و نیستی را به آنان هدیه می‌دهد. «م.ل»، شخصیت دیگر داستان، با قطع اعضای خود، مرگی تدریجی را در پیش می‌گیرد. اما درست زمانی که حاتم قصد دارد آخرین عضو باقی‌مانده‌اش را قطع کند، میل به زندگی دوباره در او جوانه می‌زند. او تصمیم می‌گیرد زندگی تازه‌ای را شروع کند و صاحب فرزند شود و سپس به دست فرزندش مرگ خویش را رقم زند تا شاید بار گناه خویش را سبک‌تر سازد. در پایان داستان، آگاهی از مرگ، موجب واکنش‌های متعدد شخصیت‌ها می‌شود. «مرد چاق» از شنیدن این خبر سگته می‌کند. «منشی جوان» به پوچی و بیهودگی هستی می‌رسد و خودکشی می‌کند. «مودت» که گمان می‌کند از مرگ رهایی یافته، همچنان در فکر تکرار زندگی به شیوه سال‌های گذشته است (صادقی، ۱۳۵۳: ۲۵).

۲،۳ پایان‌بخشی:

نگاهی به پایان‌بخشی ادبیات داستانی در غرب و داستان معاصر فارسی تفاوت این دو جریان را به وضوح نمایان می‌سازد. در غرب سخن از بیهودگی و بی‌معنایی همواره بستری برای خلق معنای تازه‌ای برای حیات است. در حالی که در ادبیات داستانی ایران تصویر بیهودگی و بی‌معنایی حیات، آخرین پیامی است که نویسنده در پی ارائه آن است.

داستان‌های کافکا هرچند نشان از بیهودگی، بی-ثمری، پوچی و رنج و اضطراب دارند، اما به تمامی از امید خالی نیستند. قهرمان این داستان‌ها با وجود آگاهی از اینکه تلاش‌هایش منتهی به شکست

کامو در نهایت بدبینی و بیهودگی حیات، برای مبارزه با پوچی، زیستی شادمانه را پیشنهاد می‌کند و رگه‌هایی از امید در آثار او متولد می‌شود. اما نیست-انگاری ایرانی خالی از هرگونه امید، روشنی و خوش-بینی؛ و غرق در تیرگی، یأس، بدبینی و جبران‌نگاری است. زندگی با تمام عظمتش نفی می‌شود. مرگ پایان‌بخش هستی است. استیصال و درماندگی، طومار هرگونه امید به رهایی، اصلاح، تعالی و پیشرفت را در هم می‌پیچد. جهان به بن‌بستی تیره‌وتار بدل می‌شود که هیچ راه‌گریزی از آن نیست. انگیزش و تحرک جای خود را به انفعال محض می‌سپارد. جبران‌نگاری بر هستی سیطره می‌یابد و انسان‌ها در نهایت خواری و حقارت، دوران محکومیت خویش را طی می‌کنند و هرگونه روزنه‌ی امید، به شب تیره و جاویدان راه می‌یابد.

عوامل سیاسی- اجتماعی موجود در بافت جامعه موجب شد که نویسنده و روشنفکر ایرانی تنها به جنبه‌ی سیاه و تیره‌ی عبث‌گرایی نگریند، به جذب و انعکاس وجه منفی و منحن این اندیشه بپردازد و از نتایجی که نویسنده و متفکر غربی به آن دست یافته، بازماند. نویسنده و متفکر ایرانی فاقد نگاه زیبانگر و عمیق به این پدیده است و از آنجا که با عینکی تیره به همه‌چیز می‌نگرد، نمی‌توان انتظار داشت که از این موج چیزی جز یأس و سرخوردگی نصیب برد. سال‌های پس از ۱۳۰۰، پیامدی جز سقوط و سرخوردگی روشنفکران به همراه نداشت و استبداد و اختناق که جلوی هرگونه آزادی اندیشه و بیان را می‌گرفت، در روحیه‌ی روشنفکران، نویسندگان و مترجمان ایرانی تأثیر عمیقی نهاد. سرخوردگی، شکست، استیصال، درماندگی و اندیشه‌ی عبث‌بودن تلاش‌ها به گفتمان غالب جامعه بدل شد. در این گفتمان جدید، مواجهه با مرگ معنادار شده و یأس و ناامیدی وجهه‌ی غالب جامعه گردید. یأسی که از عوامل اجتماعی - سیاسی برخاسته و به یأس فلسفی ختم می‌شد. این فضای به وجود آمده، بر گفتمان ترجمه تأثیر نهاد؛ به-

زندگی به‌خصوص در مقالات او نمایان است. به باور او هستی فی‌نفسه دارای ارزش و شوق زیستن و منبع خلاقیت و امید است. او هرچند حقانیتی برتر برای جهان قائل نیست اما در این دنیا یک چیز را دارای معنی می‌داند و آن بشر است. «زیرا بشر تنها موجودی است که می‌تواند در پی معنی داشتن برآید. این جهان لاف‌متضمن حقیقت بشری است. و کوشش ما بر این است که دلایل و حقانیت‌هایی او را بر ضد سرنوشت به وی تفویض کنیم» (سارتر و...، ۱۳۵۶: ۸۹). کامو تنها راه حل موجود در برابر این زندگی عبث را، زیستن می‌داند؛ زیستن آگاهانه همراه با طغیان علیه پوچی حیات. در حقیقت در پس این عصیان، شوق به زندگی نهفته است. به اعتقاد او باید زیست و جامعه‌ای بر مبنای آزادی و عدالت بنا کرد (جمالپور، ۱۳۶۷: ۷۰). کامو معتقد است حال که باید بمیریم، تا آنجا که ممکن است مقاومت کنیم. او غالباً به این سخن «سنانکور»^۱ (۱۸۴۶-۱۷۷۰)، نویسنده‌ی فرانسوی، استناد می‌کند که «انسان مردنی است. بله، ممکن است. اما بمیریم و مقاومت کنیم و اگر مقدر ما نیستی است کاری کنیم تا نشان دهیم که این بی-عدالتی است» (کامو، ۱۳۴۶: ۶).

نگاه نویسندگان ایرانی چون هدایت و صادقی - به‌عنوان دو نماینده‌ی برجسته‌ی این عرصه در ایران - نگاهی تیره‌وتار به اجتماع و جهان پیرامون است؛ به‌طوری‌که منکر هرگونه پیشرفت و تعالی اجتماع است. نگاهی که در آن گویی خداوند از پهنه‌ی هستی رخت بسته و دیگر هیچ مرجعی برای نجات و رهایی انسان از سراشیب سقوط و انحطاط نیست. در حالی که عبث‌گرایی و نیست‌انگاری غربی به تمامی منفی‌نگر نبوده و نویسندگان متأثر از آن نیز فاقد چنین نگرشی بوده‌اند. نیست‌انگاری نیچه، آری گفتن به حیات و رسیدن به حکمت شادان است. در ورای دنیای ناامید و تیره‌ی کافکا، میل و اشتیاق به حقیقتی متعالی و گونه‌ای درد و طلب رسیدن به حقیقتی برتر به چشم می‌خورد. دنیای

1. Senancour

جریان عبث‌گرایی در هر دو شکل غربی و ایرانی با یکدیگر هماهنگی و مشابهت دارند. درون‌مایه‌ی مرگ و پوچی و بیهودگی حیات در داستان‌های نویسندگانی چون کافکا، کامو، هدایت و صادقی از جمله درون‌مایه‌های محوری است. در حوزه‌ی پایان‌بخشی، عبث‌گرایی غربی در نهایت امیدهای تازه‌ای را فراسوی تمام ناامیدی‌ها جستجو می‌کند و گونه‌ای انتظار مثبت و سازنده را در پی دارد. در حالی که عبث‌گرایی در ایران غالباً به شکل تاریک‌اندیشی، بدبینی، یأس‌انگاری مفرط و انحطاط و زوال بروز یافت، بدون اینکه به پیامد مثبتی منتهی شود.

لازم به ذکر است که دست‌یابی به درک و هوشیاری متفکران غربی در برخورد با این پدیده، مستلزم درک و تجربه‌ی مستقیم پدیده‌ی نیهیلیسم و در نهایت عبث‌گرایی است. متفکر غربی پس از درک و تجربه‌ی عمیق عبث‌گرایی به هوشیاری خاصی رسیده و با فاصله‌گیری از این جریان و بازنگری در اندیشه‌های پیشین، توانست تقدیر خویش را با روشن‌بینی جدیدی دنبال کند. در مقابل متفکر ایرانی از آنجا که درک درستی از این پدیده نداشت، نتوانست به هوشیاری لازم برای فاصله گرفتن از پوچی و در نتیجه عبور از این مرحله دست یابد.

طوری‌که موجب شد نویسندگان و مترجمان ایرانی، اندیشه‌های نیست‌انگارانه‌ی منفی را جذب کنند و بالطبع آثار نویسندگان خارجی با این زاویه دید مورد ترجمه قرار گرفت و وجه منفی و پوچ‌انگار این تفکر رواج یافت. نگاهی به نوع آثار ترجمه شده از نویسندگان غربی در این دوره، مؤید این معناست.

۳ نتیجه‌گیری

با توجه به عناصر مورد بررسی در ادبیات داستانی غرب و ادبیات معاصر فارسی، به نظر می‌رسد که از جهت خاستگاه جریان عبث‌گرایی، تفاوتی عمیق میان سویه‌ی غربی و ایرانی به چشم می‌خورد. عبث‌گرایی در غرب، جریانی ریشه‌دار است که برآیند عواملی چون جنگ‌های جهانی، مسیحیت رسمی کلیسایی، جریانات فکری همچون نیهیلیسم، کشفیات نوین اندیشمندان غربی در زمینه‌های جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، کیهان‌شناسی و ...؛ و رشد اندیشه‌های سکولاریستی است. در حالی که عبث‌گرایی در ایران، تفکری وارداتی است و بدون برخورداری از خاستگاه‌های عمیق، صرفاً محصول شرایط اجتماعی- سیاسی حاکم بر دوره‌ای خاص بوده است. به‌همین سبب شکل و نحوه‌ی بروز آن نیز با آنچه در جامعه‌ی غربی ظاهر شد، متفاوت است. در حوزه درون‌مایه، موتیف‌های ناشی از

منابع:

- ارجمند، مهدی (۱۳۷۶). *سینمای متعالی*. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- براکت، اسکار گروس (۱۳۷۶). *تاریخ تئاتر جهان*. ترجمه: هوشنگ آزادی‌ور. تهران: مروارید.
- برمن، مارشال (۱۳۷۹). *تجربه مدرنیته*. ترجمه: مراد فرهادپور. تهران: طرح نو.
- بوخنسکی، ا. م (۱۳۷۹). *فلسه معاصر اروپایی*. ترجمه: شرف‌الدین خراسانی- شرف. تهران: انتشارات علمی-فرهنگی.
- بهارلوییان، شهرام و فتح‌الله اسماعیلی (۱۳۷۹). *شناخت نامه صادق هدایت*. تهران: قطره.
- تجربیشی، حمید (۱۳۸۱). *صادق هدایت ملحدی با سلوک عارفانه*. تهران: سمر.
- جمادی، سیاوش (۱۳۷۹). *یادبود ایوب در جهان کافکا*. تهران: قطره.
- جمالپور، علی (۱۳۶۷). *چهارمقاله*. تهران: برگ.
- دولاکامپانی، کریستین (۱۳۸۰). *تاریخ فلسفه در قرن بیستم*. ترجمه: باقر پرهام. تهران: آگاه.
- رضوی، مسعود (۱۳۸۱). *طلوع ابر انسان*. تهران: نقش جهان.
- روزبه، محمدرضا (۱۳۸۳). *شرح، تحلیل و تفسیر شعر نو فارسی*. تهران: حروفیه.
- روی، گره‌گور (۱۳۸۱). *نقد آثار فرانس کافکا*. ترجمه: مقصود خدایاری. تهران: کتاب امروز.
- سارتر، ژان پل و دیگران (۱۳۵۶). *ادبیات و اندیشه*. ترجمه: مصطفی رحیمی. تهران: زمان.
- سعادت‌نیا، زهرا (۱۳۸۵). *معناباختگی در ادبیات داستانی معاصر*. پایان نامه کارشناسی ارشد. استاد راهنما: دکتر رضی. دانشگاه گیلان.
- سولومون، رابرت ک. (۱۳۷۹). *فلسفه اروپایی از نیمه دوم قرن هجدهم تا واپسین دهه قرن بیستم: طلوع و افول خود*. ترجمه: محمد سعید حنایی کاشانی. تهران: قصیده.
- شایگان، داریوش (۱۳۵۶). *آسیا در برابر غرب*. تهران: امیرکبیر.
- صادقی، بهرام (۱۳۵۳). *ملکوت*. چ ۴. تهران: زمان.
- (۱۳۵۶). *سنگر و قمقمه‌های خالی*. تهران: امیرکبیر.
- عباسپور، مرادحسین (۱۳۸۳). *کافکا روایتگر تراژدی مدرن*. اهواز: ریش.
- عقیلی آشتیانی، علی اکبر (۱۳۵۵). *بررسی تطبیقی قهرمانان پوچی در آثار آلبر کامو، ژان پل سارتر و سال بلو*. تهران: مروارید.
- فروغی، محمد علی (۱۳۶۶). *سیر حکمت در اروپا*. تهران: زوار.
- فرهادپور، مراد (۱۳۸۲). *بادهای غربی*. تهران: هرمس.
- فوکو، میشل (۱۳۸۱). *نیچه، فروید، مارکس*. ترجمه: افشین جهان‌دیده و دیگران. تهران: هرمس.
- کامو، آلبر (۱۳۴۶). *کالیگول*. ترجمه: ابوالحسن نجفی. تهران: نیل.
- (۱۳۴۹). *فلسفه پوچی و ده مقاله ادبی و فلسفی*. ترجمه: محمد تقی غیائی، تهران: پیام.
- لوفان بومر، فرانکلین (۱۳۸۲). *جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه غربی*. ترجمه: حسین بشیریه. تهران مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- مستعان، مهتاب (۱۳۷۴). *کی‌یرکه‌گور متفکر عارف پیشه*. تهران: روایت.

هدایت، صادق (۱۳۴۱). سه قطره خون. تهران:
امیرکبیر.

----- (۱۳۴۲). سایه روشن. تهران: امیرکبیر.

----- (۱۳۷۷). زنی که مردش را گم کرد. تهران:
روزگار.

یانوش، گوستاو (۱۳۵۲). گفتگو با کافکا. ترجمه:
فرامرز بهزاد. تهران: خوارزمی.

موسوی، سید محمود (۱۳۸۲). معنای زندگی. مجله
نقد و نظر. ش ۲۹، بهار و تابستان، صص
۲۳۵-۲۱۹.

میرعابدینی، حسن (۱۳۷۷). صد سال داستان
نویسی. تهران: چشمه.

نوابی، داود (۱۳۸۸). تاریخچه ترجمه فرانسه به
فارسی در ایران از آغاز تاکنون. کرمان:
دانشگاه شهید باهنر.

هالینگ دیل، ر.ج (۱۳۶۴). مبانی و تاریخ فلسفه
غرب. ترجمه: عبدالحسین آذرنگ. تهران:
کیهان.